

به پهلوان آغاشیرین  
که از کوچه های انگورینه عیاران  
برخاست  
و  
به رودخانه نبرد های ارغوانی شناور شد

## این خاطره شیرین است

این کشور قمچین است  
آیینه هر دین است  
با تیغ و طناب و توپ  
سرها همه گلچین است  
از دوره آی خانم  
بر شانه تبرزین است  
اندیشه و خندیدن  
پشتاره و خورجین است

رودبار نبرد آمد  
این جلوه چه سنگین است  
یاغی که تلاطم زد  
یعنی که زلالین است  
انگور \_ عیاری را  
صد خوشه تمکین است

وقتی ،  
گوریلای ارغوانی  
با جیلک ابریشمی  
از کوچه های توده پوش و حماسه باران می گذشت  
کارطوس و شرافت و چپاتی  
بامیه و شبنامه و چپری  
کوه  
نهر و نبرد  
چریک نوجوان شهری را ذولانه و لبخند می آموخت  
وقتی ،

دستان حنا رفته  
افسانهٔ آمین است  
سی مرغِ پراگنده  
مهمانِ سفالین است  
میدان که شغالی شد  
مرغان همه شاهین است  
این کشور قمچین است  
بی توسن و بی زین است  
گردن که شود بالا  
رودخانهٔ خونین است  
از کلکِ صنم تا ریش  
در خون همه رنگین است  
لافوکِ بلند پرواز  
غلطیده به قالین است  
عاشق که تلالؤ زد  
بی قافله، ننگین است

شهرهٔ دلیر!  
فقط جوانی مرا نوش کن

جامه و قلب و کفش های سپیدم را سیه پوش کن

که هنوز

بیاد لبخندِ گوریلایی

می خندم

بیاد دستبند نوجوانی

می ریزم

وقتی که از خود دور بودم با شیفتگی و ایثار، همسایه و نزدیک بودم و حالا که با خود همسایه و نزدیکم از شیفتگی و ایثار دور گشته ام ، هنگامی که درحجرهٔ جوانی ام همهٔ گوریلایی می جوشید ، از شمارش عقل و نقدینه فاصله داشتم و همیدون که در اقیانوس نقد و آمار شناورم در انبان فاصله ها معذرت می پالم؟

هنوز

بیاد لبخندِ ذولانه

میخندم

بیاد دستبند و تازیانه

میمیرم

محمد شاه فرهود

ياز دهم جون 2009

هاگ / هالند